

کانون خانواده و بزهکاری

بی تفاوتی عاطفی اکتسابی و

نتیجه نقص تربیت است

از : دکتر مهدی کی‌نیا

منشاء بی تفاوتی عاطفی را در بی‌مهری کانون خانوادگی و یا از هم پاشیدگی آن باید جستجو کرد. در جنب نظریهٔ جبلی بودن بی تفاوتی عاطفی که موضوع مقالهٔ پیشین ما بوده است، روانشناسی معاصر به ثبوت رسانید که منشاء آن اکتسابی بوده و ممکنست بر اثر نقص تربیت باشد.

روانکاوی منبع از دست دادن عاطفه را مربوط به جراحات مهم عاطفی دوران کودکی دانسته و توجه خود را بدان معطوف داشته است و افراد بی‌مهر و عاطفه در نظر آنان کسانی هستند که از کودکی محبت نچشیده و عواطف آنان جریحه دار شده است کودکی کسه در پرورشگاه بزرگ میشود اغلب در معرض محیط نامناسبی از نظر عاطفی قرار می‌گیرد. چنین کودکی از تماس احساساتی و هیجانی گرم خانوادگی پدر و مادر محروم است کسی را که به جای مادر به او علاقه نشان دهد ندارد، چون از مشاهدهٔ قیافه‌های رؤف اولیه محروم است در مسیر زندگی از مکانیسم بدل‌سازی مطلوب نیز محروم میماند و نمیتواند قیافه‌های معلمان و دیگران را جانشین قیافه‌های دوست داشتنی پدر و مادر خود سازد، در نتیجه فاقد محرک‌های شخصی و فرصت‌هایی برای ایجاد رشد عاطفی و حس اطمینان و امنیت میباشد و نمیتواند روابط صحیح با دیگران برقرار کند به عبارت دیگر، جامعه‌پذیری در چنین کودکان ریشه نگرفته است و این کودکان نگون‌سخت همواره دچار فقر عاطفی میباشند، خلقی توأم با واکنش شدید و کود کانه پیدا می‌کنند و ممکنست بی‌شرم و ظالم و مخرب شوند.

علاقه مادری و مواظبت دقیق ابتدائی او اگر توأم با گرمی و ثبات و پایداری باشد زیربنای حس رضامندی و اطمینان و اعتماد به دیگران را در کودک ایجاد میکند در حالی که فقدان آن موجب پیدایش ریشه‌های عدم اعتماد و اطمینان و عدم احساس امنیت می‌گردد .

چون کودک تجارب اولیه خود را از محیط خانوادگی کسب میکند ادراکات و تعبیرات وی از این تجارب طرح‌ریزی میگردد و تجارب دورانهای بعدی که شباهتهائی به تجارب اولیه دارد با آنها ارزیابی میشود . این انتقال روش و وضع سلوک افراد که از روابط خانوادگی سرچشمه می‌گیرد و بعداً به افراد دیگر در دنیای بزرگتری منتقل میشود در ارتباط فرد با دیگران تأثیر بسزائی داشته و روی استعداد وی برای نیل به هدفهای اجتماعی مؤثر است. کودکی که شاهد اختلاف و روابط سرد والدین خود می‌باشد و مادر مهربان و دلسوز را مورد بی‌مهری پدر احساس می‌کند ممکن است نفرت نهائی و کینه دائمی نسبت به پدر پیدا کند بعداً که بزرگ شد این نفرت را به تمام مردان دنیا که از جهتی شباهتی به پدرش دارند مخصوصاً نسبت به نمایندگان قدرت جامعه منتقل نماید .

اگر والدین از حساسیت عاطفی بهره کافی نداشته باشند کودک از راه تقلید و مکانیسم همانند سازی خویشتن را همانند پدر و مادر می‌سازد و ناخودآگاه از آنها شکل می‌گیرد و مانند آنها بی‌مهر و بی‌عاطفه بار می‌آید .

آدمیزاد ، در نظر فروید ، در نخستین سالهای زندگی، حیوانی است کامجو و در سایه لذت بسر میبرد از هیچ عملی که از عهده‌اش برآید ، از خراب کردن، و شکستن و دریدن، بریدن ، سوزاندن تا کشتن و نابود ساختن برائرسائقه تخریب یا شرار مرگ‌سزایقه نخواهد داشت زیرا هنوز «من برتر» یا «فراخود» در او شکل نگرفته آداب و رسوم و شعائر و مناسک و قواعد و مقررات اجتماعی برای او مفهومی ندارد .

تئوری فروید به وسیله Aïehhorn تکمیل گردید و اوست که شخصیت نوروژه (۱) را در برابر شخصیت جنایتکار نهاد و گفت که نوروژه با خود می‌ستیزد و تبهکار با جامعه .

فرویدلندر (۲) با استفاده از نظر فوق ، کتاب «بزهکاری نوجوانان» را عرضه کرد که اساس آن بر مفروضات فرویدی است که گفت : کودک موجودی است کامجو و مراحل اولیه زندگی را تحت سیطره اصل لذت بسر میبرد ، بتدریج به سوی اصل واقعیت می‌گراید و در اثر پختگی بطی و مکانیسم برتر شدن ، با مقررات اجتماعی سازگار میشود . این جریان انطباق اجتماعی در سه مرحله صورت می‌گیرد :

۱ - مرحله روابط اولیه کودک با والدین

۲ - مرحله تشکیل «من برتر»

۳ - مرحله جامعه‌پذیری

Aïehhorn

(1) - Névosé

(2) - Kate Friedlander, La délinquance juvenile



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- سالهای اولیه زندگی کودک، مهمترین ادوار زندگی او محسوب میشود، زیرا در همین سالهاست که بنا بر عقیده طرفداران فروید، غریزه جنسی او سریعاً از مرحله ای به مرحله دیگر قدم نهاده و رشد می یابد: لی بی دو در پایان سال اول از مرحله دهانی می گذرد و در سالهای دوم و سوم در نشیمنگاه او مستقر می گردد و از سال چهارم متوجه کانون اصلی خود که آلت تناسلی است می گردد و در آنجا متعزز می شود از آن پس (از پایان سال پنجم) دوره بی پردگی پایان می یابد و دوره پرده پوشی آغاز میشود که تا بروز آثار بلوغ دوام دارد. تمام آینده آدمیزاد به این امر بستگی دارد که در برابر نخستین خواهشهای نفسانی خویش چگونه عمل کرده است: کامیاب بوده یا ناکام، عطفوت دیده یا بی مهری و خشونت؟ به هنگام بیرون دادن مدفوع و پیشاب، خوابیدن و برخاستن، از شیر گرفتن، بازیها، سرگرمیها، با او چگونه رفتار کرده اند؟

جان بولبی (۱) به سال ۱۹۴۵ چهل و چهار کودک دزد را با چهل و چهار کودکی که

(1) - John Bowlby, forty four juvenile thieves: their characters and home - life, Londres, 1947.

دزد نبودند مقایسه کرد و در تحقیق خود به این نتیجه رسید که دزدی کودکان ، مولودنقص تربیتی مربوط به دوران شیرخوارگی و اختلالهای پیش‌رس مادر بوده است .
حساسیت‌های عاطفی ، کودک را به مادر علاقمند می‌سازد و می‌تواند در سالهای اولیه حیات تا پایان چهار سالگی موجب تغییر تمایلات غریزی طفل گردد . (به روش کار این محقق ، بعداً به سال ۱۹۵۹ شدیداً انتقاد کردند) .

از آغاز چهار سالگی این روابط تغییر می‌یابد . یک حالت جذب و کششی در کودک به یکی از والدین خود که جنس مخالف اوست پیدا می‌شود و همراه با آن ، کودک حسادت و دشمنی رقابت‌آمیزی درباره یکی دیگر از والدین خود که جنس موافق اوست دارد . فروید تحت تأثیر اساطیر یونانی ، مخصوصاً نمایشنامه‌های سوفوکل درباره شهریار ادیپ و الکترا ، یک چنین حالت بین کودک با والدین را ، برحسب اینکه کودک پسر باشد یا دختر ، عقده ادیپ و عقده الکترا نامیده است . پسر به مادر عشق ورزیده و خود را با پدرش همانند می‌سازد و می‌خواهد نقش پدر را در کانون خانواده ایفا کند . به مرور عشق پسر به مادر تندتر شده و نتیجه نسبت به رقیب خود یعنی پدر رشک می‌ورزد .

البته اتفاق آراء در قبول این نظر فروید وجود ندارد و عقده ادیپ را یک پدیده همگانی نمی‌شناسند . بعضی معتقدند که عقده ادیپ واکنشی است که در قبال رفتار والدین پیدا می‌شود به این معنی که در بسیاری اوقات ، پدران نسبت به پسران جدی‌تر و سختگیرتر بوده و درباره دختران سهربان‌ترند و رفتار مادران نیز عکس آنست .

اگر عقده ادیپ تصفیه نشود فرد ممکنست دچار مشکلاتی گردد و بعلاوه در سازگاری اجتماعی ، در مراحل بعدی ، توفیق نیابد . فروید معتقد است که اضطراب اختگی می‌تواند عقده ادیپ را از بین ببرد . البته روش عملی بهتری برای تصفیه عقده ادیپ وجود دارد و آن اسساک در ابراز محبت مادرانه و ایجاد تلخ کامیها و ناسرادیها از جانب مادر است .

۴ - تشکیل من برتر - هنگامیکه کودک دوره ناتوانی را پشت سر گذاشت ضمن گشودن عقده ادیپ ، بر اثر ترس از تنبیه و میل به کسب موافقت پدر و مادر ، میکوشد که خود را با احکام اخلاقی والدینش منطبق سازد ، این نوع انطباق دادن و عینیت یافتن با پدر و مادر منتج به تشکیل من برتر می‌گردد . پس تشکیل من برتر نتیجه قهری این جریان تقاید است . چهره‌های تسلط و اقتدار پدر و مادر که قادر به تنبیه و تشویقند با شخصیت فرزند تلفیق شده و قسمتی از شخصیت او را به نام «من برتر» یا «فراخود» ایجاد میکنند . این قسمت از شخصیت از همانندی با والدین یا جانشینان آنان سرچشمه می‌گیرد به ویژه از جلوگیریها و اجبارهایی که در این همانندی وجود دارد ، همه اینها در درون فرد جایگزین شده و با ساختمان روانی ناخودآگاه دوره کودکی یکی می‌شود . رفتار کودک زنگ اعمال پدر و مادر را به خود می‌گیرد . اگر محیطی که کودک در آن نشو و نما میکند محیط جنائی باشد ، تشکیل من برتر او ممکنست طبیعی صورت گیرد در اینصورت بی‌گمان رفتار او ضد اجتماعی خواهد بود . کودکان رفتار و سلوک والدین خود را به مثابه قانون جنائی تلقی می‌کنند .
بقیه در صفحه ۴۸

اغلب نویسندگان، اصطلاحات «وجدان اخلاقی» و «فراخود» را مترادف یکدیگر به کار برده‌اند. اما زیلبرگ اعلام نمود که هرگز نباید این دو اصطلاح را یکی دانست وجدان اخلاقی ارزشهای دائمی و ثابت است و حال آنکه «فراخود» تابع محیط است. (۱)

بعضی از روانشناسان جامعه‌شناس، مخصوصاً کوهن (۲) معتقد است که «توسعه روزافزون بزهکاری نوجوانان در ایالات متحده آمریکا نتیجه تحولی است که در خانواده آمریکایی به سوی مادر سالاری پدیدارگشته است» و بنا بر عقیده او «خانواده مادر سالاری، توانائی تهیه مصالح بی‌ریزی «من‌برتر» را ندارد.»

۳- مرحله اجتماعی شدن - اصول اجتماعی شدن کودک در خانواده طرح‌ریزی می‌شود. اجتماعی شدن کودک تدریجی است و از دامن مادر آغاز می‌گردد. خطاهای تربیتی مادر، گذشت و اغماض فوق‌العاده، افراط در محرومیت و تنبیه، تناوب کامیابی و ناکامی، سدی عظیم برای اجتماعی شدن کودک محسوب می‌شود و موجب می‌گردد که طفل نتواند خود را با جامعه منطبق سازد.

روابط آدسزاد با پدر و مادر و برادر و خواهر خود مسأله اصلی تحول بعدی دوران کودکی است. در مرحله بعدی تأثیر معلمان و همبازیهای طفل و بستگان از نظر همانندسازی و قدرت تمیز بین آنها فرصت‌های مهمی برای کودک می‌باشد که ممکنست طرحهای واکنشی رفتار کودک را که در خانواده بی‌ریزی شده تلفیق نموده یا تغییر داده و یا آنکه آنها را تشدید نماید. فعالیت‌های گروهی به کودک اجازه می‌دهد که به تدریج رشد و نمو کند، از رفاقت با دیگران لذت برد، در مشکلات دوستان سهیم شود، اصل تعاون را بیاموزد و راه را برای یک هم‌آهنگی وسیعتر اجتماعی به روی خود بگشاید. این مرحله از نظر آموزش عادات و رسوم اجتماعی واجد اهمیت می‌باشد و در همین مرحله است که ایندله‌آلهای کودک شکل می‌پذیرد. او در معرض فشار پیچیده اجتماعی قرار می‌گیرد دوگونگی عاطفی از یکسو، دوست داشتن و میل شدید به مورد محبت قرار گرفتن از دیگر سو او را در لحظات دشوار، شکیب و توانا می‌سازد تا آنکه بر مشکلات فائق آمده و با زندگی گروهی یا اجتماعی سازگار گردد.

رفتار والدین نسبت به فرزندان، در این پیروزی بسیار مؤثر است. سازش با گروه خانوادگی مقدمه‌ای برای سازش با گروه تحصیلی و سپس گروه حرفه‌ای خواهد بود. کوتاه سخن آنکه سازش اجتماعی در خانواده پایه‌گزاری می‌شود.

(1) - G. ZILBOORG, Aperçu de l'évolution des rapports entre la psychiatrie et la jurisprudence criminelle aux Etats-Unis, Conférence du 1er Cours international de criminologie, p. 331 à 340.

(2) - A. Cohen, Delinquent boys (the culture of the gang), The Free Press, Glencoe, 1955, p. 179.